

# خاطراتم در بریتانیا

مؤلف:

دکتر عبدالله فاطر

مترجم:

ابراهیم کیانی درمیان

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	سخن ناشر
۴	یادداشت مترجم
۸	مقدمه به قلم: دکتر عبدالرزاق محمود یاسین الحمد
۱۴	آنچه در انگلستان دیدم
۱۵	فارغ التحصیل دانشگاه کمبریج
۲۲	زنان غربی و مسأله‌ی ازدواج
۲۹	زن مسلمان، ملکه است!
۳۵	وقتی زن، با فطرتش در تعارض قرار بگیرد!...

## سخن ناشر

الحمد لله وحده و الصلوة و السلام على من لا نبى بعده.

این کتابچه، بخشی از مجموعه مقالات دکتر عبدالله بن مبارک الخاطر می باشد که در مجله‌ی اسلامی البیان به نگارش درآمده و در همین مجله توسط مرکز اسلامی بریتانیا انتشار یافته است.

از خدای متعال می‌خواهیم که این کتابچه را برای خوانندگان مفید بگرداند و به نگارنده و تمام کسانی که در نشر آن سهم داشته‌اند، اجر و پاداش فراوان عنایت بفرماید.

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### یادداشت مترجم

الحمد لله ربّ العالمين قيوم السموات و الأرضين مدبر  
الخلايق أجمعين و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له  
الملك الحق المبين و أشهد أن محمداً عبده و رسوله الصادق  
الأمين صلى الله عليه و سلم و على آله و أصحابه أجمعين.

در جهان معاصر، دشمنان اسلام کوشیده‌اند تا در راستای  
جنگ تمدن‌ها، غرب را مظهر و جلوه‌گاه آزادی انسان و سرزمین  
رؤیاهای بشری نشان دهند. آنان، در این میان نیازمند هیاهوی

تبلیغاتی توانمندی بودند که از یک سو حوزه‌ی نفوذ فکری خود را گسترش دهند و از دیگر سو با خرده‌گیری بر آموزه‌های اسلامی، به ترسیم و ارائه‌ی سیمایی از اسلام و مسلمانان پردازند که گویی دنیای مسلمانان، دنیایی تاریک و آکنده از اسارت و بردگی انسان‌ها و بویژه زنان می‌باشد. هرچند برای ما مهم نیست که غربی‌ها، درباره‌ی ما چه فکر می‌کنند، اما باید به این پرسش پاسخ داد که رجال دینی ما، در برابر شیخون فرهنگی غرب چه کرده و چه باید بکنند؟ ما، وظیفه داریم جدا از بکارگیری توان دفاعی ارزش‌های اسلامی، با موضعی دعوتی و تهاجمی، معادلات کنونی را به نفع اسلام تغییر دهیم و با ارائه‌ی سیمایی درست و راستین از اسلام، انسان گرفتار در باتلاق مادی‌گرایی را به آیین و سرشت راستین رهنمون گردیم. بدون تردید ما مسلمانان، از قابلیت‌های فکری و عقیدتی توانمندی هم‌چون

کتاب و سنت برخورداریم که جستجوی راهکارهای فکری و ایسم‌های دیگر، چیزی جز حماقت و بی‌انصافی نخواهد بود. چراکه تمام تلاش‌های فکری بشر، امتحان خود را پس داده و با وجود پیدایش و گسترش علوم و حوزه‌های فکری درباره‌ی انسان از قبیل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، نه تنها هیچ گرهی از مشکلات انسان باز نشده، بلکه روز به روز بر تیره‌روزی بشر افزوده گشته است. به عبارت دیگر اینک باید با بهره‌گیری از آموزه‌های ناب کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ و الگوگزینی از سلف صالح، به خود و دیگران بقبولانیم که بازگشت دوباره‌ی مجد و عزت اسلام و مسلمانان، در اصول و ارزش‌هایی خلاصه می‌شود که گذشتگان نیک ما، زندگی خود را بر اساس آن بنا نهادند. عزت ما، در پیروی کورکورانه از غرب و تکرار دروغ‌های فریبنده‌ی غربیان نیست؛ آن هم در زمانی که چنگال

قدرتمندان غربی، به خون مسلمانان آغشته گشته است. ما، نه گذشته‌ی پرافتخار خود را از یاد برده‌ایم و نه روزگار پرننگ غرب را فراموش کرده‌ایم که دین ما، به ما درس اخلاق و نظافت و انسانیت می‌داد و غربی‌ها، به نام دین و از زبان رجال کلیسا، پاکیزگی و رفتن به حمام را گناه و مخالف با رهبانیت می‌دانستند! حماقت و جهالت است که در شرایطی از تمدن مادی غرب دفاع کنیم که دستان پلید آنان، به خون پاک کودکان افغانی، عراقی و فلسطینی آغشته گشته است! اینک که از چنگال مجسمه‌ی آزادی، خون زنان و کودکان مسلمان می‌چکد و اکنون که شهروندان جوامع غربی با پوچی روحی و انواع مخدرات و روان‌گردها، دست و پنجه نرم می‌کنند، طوطی‌های مسلمان‌نما را چه می‌توان نامید؟ منظورم، همان خودباختگانی است که به نام علم و پیشرفت، از پذیرش بی‌چون و چرای افکار وارداتی غرب

سخن می‌گویند. شکی نیست که حکمت، گم‌شده‌ی مؤمن  
می‌باشد و او، از همه به آن سزاوارتر است؛ اما:

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ      مغز سر می‌باید نه ملبوس فرنگ

ابواحمد، ابراهیم کیانی درمیان

زاهدان-۱۳۸۵/۳/۱۹-ه‌ش





## مقدمه به قلم: دکتر عبدالرزاق محمود یاسین الحمد

الحمد لله الذى فضل الإنسان بالعقل و جعله ساميا بروحه و  
الصلوة و السلام على رسوله و خير خلقه محمد بن عبدالله و آله  
و صحبه.

مشاهده و تجربه‌ی انسانی، یکی از منابع شناخت و دانش  
بشری می‌باشد. اگر تجربه‌ی انسانی، در چارچوب ضوابط و  
سنجه‌های درستی شکل گرفته باشد، مقدمات و در پی آن  
پیامدهای باضابطه و مفیدی را به دنبال خواهد داشت. تجربیات  
بشری، نه با حالات فردی شکل می‌گیرد و نه بر اساس گفته‌های

بی‌اساسی که حتی ممکن است بسیار پررواج و شایع باشد. تجربه، برخاسته از مشاهدات پیاپی و دنباله‌داری است که شاید اندک باشند. به همین خاطر قرآن کریم، به‌پندپذیری از رخ‌دادهای امت‌ها و ملت‌های گذشته، رهنمون شده و در بسیاری از موارد به تفکر و اندیشه در احوال و سرنوشت اقوام پیشین دستور داده است. چنان‌که خدای متعال، می‌فرماید: ﴿فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ

أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَبْرُ  
 مُعَطَّلَةٌ وَقَصْرٌ مَّشِيدٌ ﴿٤٥﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ  
 لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا  
 تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

یعنی: «چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که به سبب ستم‌گری (ساکنانش) فروتپیده و بر هم ریخته است و چاه‌هایی که بی‌استفاده رها گشته و کاخ‌های برافراشته و استواری که بی‌صاحب و متروک مانده است. آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند (تا از دیدن آثار گذشتگان و مشاهده‌ی ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران) دل‌هایی به هم برسانند که با آن‌ها (وظیفه‌ی خود را در قبال دعوت درک کنند و) بفهمند و گوش‌هایی داشته باشند که با آن‌ها (اخبار جباران و ندای وجدان و فرمان یزدان را) بشنوند؟ چراکه این چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند و بلکه این دل‌های درون سینه‌هاست که نابینا می‌شوند».

هنگامی که از یکی از جنبه‌های زندگانی سایر ملت‌ها سخن می‌گوییم، نباید از دیگر جوانب مثبت آن‌ها غفلت بورزیم. در این میان وجود معیار و سنجه‌ای اصولی، به نسبت جوانب مورد بررسی و جایگاه آن در زندگانی بشر، در اولویت قرار دارد. از

این رو آنچه به موضوع روح و برتری آن یا عقل و پختگی آن، مرتبط است، پیوستگی بیشتری با حیات بشر می‌یابد و آنچه به خواسته‌ها و بهره‌های مادی، مربوط می‌شود، پیامد و تابع عوامل و زمینه‌های دیگری است. سخن درباره‌ی غرب و حیات آن، بحثی طولانی است که به درازا می‌انجامد. اینک بیش از هر زمان و مکان دیگری، صدای غریبان در هشدار به فروپاشی تمدن مادی غرب، درآمده است؛ تمدنی که از تعامل با روح و کرامت انسانی بازمانده و نتوانسته است رابطه و معامله‌ی درستی با عقل فهیم بشر و نقش و رسالتش در زندگانی برقرار نماید. عقل، تنها عامل شگفتی‌ساز و نوآور در کشف اسرار زندگی و پیشرفت در عرصه‌ی علوم مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی و الکترونی نمی‌باشد. ما، به‌خوبی درمی‌یابیم که این تجربیات و نیز کنکاش در آن‌ها و بهره‌مندی از آن‌ها، برای خیزش این امت عقب‌مانده از رسالتش، کارساز می‌باشد. امتی که از یاری دینش و از رفتار و منش دینی در زندگانی دور افتاده است. بنابراین ما، یافته‌ها و تجربه‌های

غرب را فقط با قرآن و سنت و زندگانی نخستین نسل‌های امت اسلامی، می‌سنجیم و آن‌ها را در قیاس با واقعیت‌های کنونی این امت قرار نمی‌دهیم؛ چراکه اینک امت اسلامی، از این که نمونه‌ای کاملاً اسلامی و عاری از انحراف و کج‌روی باشد، باز مانده است و از این رو نشانه‌ها و اوضاعی هم‌چون اوضاع و نشانه‌های زندگانی غربی دارد. تنها دلیلش، این است که این امت، اسلام را به درستی در اقوال، افعال، قوانین و روابطش پیاده نمی‌کند و به میزان دوری از کتاب و سنت، به نابسامانی و انحراف دچار گردیده است. لذا این کتابچه را که بخشی از مقاله‌های دکتر عبدالله خاطر در مجله‌ی الیان می‌باشد، به شما خواننده‌ی گرامی تقدیم می‌کنیم. در این کتابچه، برخی از زوایای زندگی در انگلیس به تصویر کشیده می‌شود و امید آن می‌رود که همه‌ی ما و بویژه خودباختگان غرب‌زده و مادی‌گرا، وضع موجود خود را دریابیم و به واقعیت و دستاورد کنونی امت اعم از تباهی، آشفتگی و ناخوشی پی ببریم. اینک چنین شرایطی بر امت چیره

شده و آن را به خفت و خواری کشانده است. این امت،  
فرموده‌ی خدا را به یاد دارند که: **وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا  
غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ** ﴿۳۸﴾

یعنی: «اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی نمایید و) روی  
برتابید، مردمان دیگری را جای‌گزین شما می‌گرداند (و این  
مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همانند شما  
نخواهند بود (و از ایثار جان و مال خودداری نخواهند کرد و  
از فرمان خدا روی‌گردان نخواهند شد)».

از خدای متعال می‌خواهم که این کتابچه را مفید و سودمند  
بگرداند و آن را مایه‌ی اجر و پاداش نگارنده‌اش قرار دهد،  
هدفمان را نیکو بفرماید و به ما پاداش نیک عنایت نماید که او،  
شنوا و اجابت‌کننده است.

دکتر عبدالرزاق محمود یاسین الحمد ۱۴۱۲/۱۱/۲۱ هـ ق

## آنچه در انگلستان دیدم...

الحمد لله و كفى و صلاة و سلاما على عباده الذين اصطفى

بنده، حدود سه سال در لندن زندگی کرده‌ام. در این مدت درسم را در رشته‌ی روانپزشکی دنبال می‌کردم و در عین حال در یکی از مساجد آن‌جا به نام پیکهام فعالیت داشتم. جوانان خوبی از کشورهای اسلامی به این مسجد رفت و آمد داشتند. بنده، در پایتخت انگلستان چیزهایی دیدم که خوبست آن‌ها را به قلم درآورم.

بنده، مشاهدات خودم را به صورت یک مجموعه درمی‌آورم تا مطالعه‌ی آن‌ها، برای همه، درس و عبرتی باشد.

## فارغ التحصیل دانشگاه کمبریج

من، با آن که رشته‌ی پزشکی را به زبان انگلیسی آموخته بودم، اما به خاطر امتحان کارگزینی، نگران و نیازمند فراگیری زبان انگلیسی بودم؛ چراکه در انگلیس از همه انتظار دارند تا در سخن گفتن و نوشتن، همانند شهروندان انگلیسی عمل کنند. از آنجا که صبح‌ها در بیمارستانی کار می‌کردم، چاره‌ای جز این نداشتم که مدرس و آموزگاری بگیرم تا به من اصول نگارش مقالات را آموزش دهد. معمولاً در انگلیس چنین مرسوم است که نیازمندی‌ها را در پیش‌خوان محلی تجاری یا تابلوی اعلانات یکی از دانشکده‌ها می‌نویسند و خیلی زود از طریق تلفن، پاسخش را دریافت می‌کنند. من نیز همین کار را کردم؛ مدت‌زمان زیادی نگذشت که یکی از دانش‌آموختگان دانشگاه کمبریج در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به سراغم آمد و قرار بر آن شد تا دو روز در هفته به من درس دهد. وی، پس از پنج



جلسه که برای آموزش زبان به خانه‌ام آمد، با لحنی آمیخته به شرم و حیا از من پرسید: دوستان و همکاران زنم از من می‌پرسند: چطور تا حالا پنج بار به خانه‌ی دوستت رفته‌ای و او، هنوز خانمش را به تو معرفی نکرده تا او را بشناسی!

این سؤال، سرآغاز گفتگو درباره‌ی مسایلی غیر از نکات درسی بود. من هم منتظر چنین فرصتی بودم؛ زیرا انگلیسی‌ها را خوب می‌شناختم و می‌دانستم که آن‌ها دوست ندارند که کسی سر سخن با آنان را آغاز کند و از مسایلی سخن بگوید که آن‌ها، درباره‌اش چیزی نپرسیده‌اند. از این رو باید چنین فرصت‌هایی را غنیمت شمرد و به پاسخ‌گویی سؤالاتشان پرداخت.

چکیده‌ی پاسخی که به او دادم، از این قرار است: دین ما، به حجاب و پوشش زن دستور داده و روا ندانسته است که زن، با نامحرم‌ان یک‌جا بنشیند. سپس از او درباره‌ی آسیب‌های اختلاط و هم‌نشینی مردان و زنان پرسیدم و این نکته را مطرح کردم که:

آیا هم‌نشینی و اختلاط مردان و زنان ازدواج کرده، زمینه‌ای برای خیانت زناشویی نیست؟ هرچند که آمار ارائه‌شده در زمینه‌ی فساد اخلاقی زنان و مردان ازدواج کرده، رقم اندکی هم‌چون ۵٪ را نشان می‌دهد!

پاسخ داد: بله؛ بلکه شاید آمار و ارقام، بیشتر از این باشد.

دوباره پرسیدم: آیا این روابط بی‌ضابطه، زمینه‌ی فساد و فروپاشی جامعه نیست؟

گفت: بله؛ همین‌طور است. گفتم: این، یکی از حکمت‌هایی است که دین ما، به حرمت و ناروا بودن اختلاط و هم‌نشینی مردان و زنان حکم نموده است. زن، در دین و باورهای دینی ما، مکرم و گرامی است و از حقوق بسیاری برخوردار می‌باشد؛ خواه آن زن، دختر یا همسر و یا مادر باشد. سرپرست زن، باید نفقه و خرجی زن را بدهد و برای خوشبختی زن تلاش نماید. در دین

ما، خانواده، مجموعه‌ای آکنده از محبت، تعاون، مسؤولیت‌پذیری و ویژگی‌هایی است که برای جامعه‌ی شما قابل‌تصور هم نمی‌باشد.

گفت: این، خیلی خوب و منطقی است.

بنده، صداقت و راستی را در گفتارش احساس کردم؛ از او پرسیدم: از اسلام چه می‌دانی؟ وی، نام دو تن از شخصیت‌های سیاسی در جهان اسلام را بر زبان آورد و گفت: فقط این‌ها را می‌شناسم!

گمان کردم شوخی می‌کند؛ اما چون این موضوع را بیشتر دنبال نمودم، فهمیدم که او، واقعا چیزی از اسلام و مسلمانی نمی‌داند!

فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج، نمی‌دانست که کتابی به نام قرآن کریم و پیامبری به نام محمد ﷺ وجود دارد! مردی،

روبروی من سخن می گفت که هم چون طفلی کوچک و ناآگاه بود. با عرض پوزش از این آقا باید بگویم که در کشور ما کودکان، آگاهی و دانش بیشتری از دین خدا دارند.

به او گفتم: نمی دانم که چه کسی مسؤول ناآگاهی و عدم شناخت شما از اسلام است؟ آیا دانشگاه ها و برنامه های آموزشی شما مقصردند یا خود شما مقصرد که به چنین وضعی راضی شده اید؟ چطور ممکن است که درباره ی دینی که در سراسر جهان بیش از یک میلیارد پیرو دارد، به شما هیچ آموزشی ندهند؟! بویژه که میان کشور شما و کشورهای جهان اسلام، منافع و پیوندهای تاریخی مشترکی وجود دارد.

قبل از این که استاد، خانه ام را ترک کند، تعدادی کتاب در موضوع اسلام و اسلام شناسی به او دادم. او، پس از مدتی با من تماس گرفت و به من خبر داد که این کتاب ها را خوانده و قصد دارد کتاب های بیشتری درباره ی اسلام بخواند.

خواننده‌ی گرامی! چقدر دوست داشتم که فرصت بیشتری در اختیارم بود تا می‌توانستم بیش از این با امثال این شخص، درباره‌ی اسلام سخن بگویم. اما چه کنم که کارهای سخت و دشواری دارم که بیشتر وقت مرا می‌گیرد و فعالیت در عرصه‌ی دعوت اسلامی را بر اساس اولویت‌بندی و به ترتیب کارهای مهم‌تر و سپس مهم انجام می‌دهم. در هر حال سؤال، این است که در چنین اوضاعی آیا خودباختگان طوطی‌صفت کشورهای جهان سوم از حقیقت غربی‌ها باخبرند که طوطی‌وار از غرب و مظاهر زندگی غربی سخن می‌گویند؟!

اگر دانش‌آموخته‌ی دانشگاه کمبریج، پزشک یا مهندس بود، عذر و بهانه‌ای برایش پیدا می‌کردیم؛ اما او، از دانشکده‌ی زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شده بود و از این‌رو انتظار می‌رفت که حداقل مقدار اندکی درباره‌ی اسلام آموخته باشد. لذا کسانی که در نوشته‌های ادبی و تاریخی خود، به کثرت به اقوال و

گفته‌های مستشرقان و خاورشناسان استناد می‌کنند، باید این نکته را مد نظر قرار دهند که افرادی هم‌چون این فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج، درباره‌ی اسلام چه می‌آموزند؟

آری! چنین پدیده‌ای، از نابینایی و کورچشمی نیست؛ بلکه برخاسته از کوری دل‌هایی است که در سینه‌ها هستند. **اَفَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**



## زنان غربی و مسأله‌ی ازدواج

خواننده‌ی گرامی! پیشتر یادآور شدم که بنده، روانپزشک هستم. این کار، به من این فرصت را داده تا چهره‌ی دیگری از جوامع و انسان‌ها را بینم و با افراد و گروه‌های مختلف مردم اعم از زن و مرد، رابطه داشته باشم. یکی از ویژگی‌های مشاغلی هم‌چون روانپزشکی، این است که دارندگان چنین مشاغلی بیشتر با مشکلات مردم آشنایی دارند و از این‌رو چه بسا روانپزشکی که در خیابان راه می‌رود، متوجه اموری می‌شود که دیگران، بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذرند. چقدر دوست دارم که علما و دعوت‌گران نیز به این قضایا و مسایل، با توجه و نگاه بیشتری می‌نگریستند؛ چراکه مسؤولیت و نقش آنان در مسایل روحی-روانی، بیش از پزشکان و مسؤولان امنیتی می‌باشد. از سوی دیگر مخالفت با آموزه‌های اسلامی از مهم‌ترین عواملی است که به پیدایش و گسترش بیماری‌های روانی انجامیده است.

این مقدمه را از آن جهت نوشتم که خواننده، از حوادث و پیشامدهایی که برایش بیان می‌کنم، متعجب و شگفت‌زده نشود. به‌ویژه آن‌جا که از معاینه‌ی زنان بیمار و گوش دادن به مشکلاتشان سخن می‌گویم؛ زیرا نمی‌توان بدون معاینه و شنیدن مشکلات و بررسی آن‌ها، دست به درمان شد. پس از این مقدمه به اصل موضوع یعنی زنان غربی و مسأله‌ی ازدواج بازمی‌گردم:

در آغازین روزهای اقامتم در انگلیس خیلی شگفت‌زده شده بودم که در غرب، زنان، خرج مردان را می‌دهند. من، چنین پدیده‌هایی را در رستوران‌ها و قطارها مشاهده می‌کردم. گویا در واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌گریبان، چیزی به نام لطف و سخاوت، وجود ندارد. پس از مدتی از شگفتی و تعجب در آمدم. بیماران، اسباب و عوامل این پدیده را به من گفتند. من، از گفته‌های بیماران دانستم که در غرب، مردان، میلی به ازدواج و برقراری پیوند زناشویی ندارند. در آن جامعه روابط زنان و مردان با یکدیگر،



بدور از اصول زندگی زناشویی و در قالب چیزی است که نامش را دوستی گذاشته‌اند. زنان و مردان غربی، معمولاً دوستانی از جنس مخالف دارند. این، در حالی است که در این دوستی، هیچ نشانی از صدق و راستی، محبت، مردانگی، کرم، وفاداری و دیگر ارزش‌ها و مفاهیم ارزشمند وجود ندارد.

در نگاه غربی‌ها دوست، کسی است که چند ماه یا سال را همراه زنی زندگی می‌کند؛ البته بی آن که خرجش را بدهد. بلکه در بیشتر موارد زن، خرج دوست مردش را می‌دهد. مرد، هر زمان که بخواهد خانه‌ی زن را ترک می‌کند و می‌رود و بدین‌سان زن، در افسردگی و هراس شدیدی به‌سر می‌برد که مبادا دوست مردش، او را از خود براند و دوست دیگری بگیرد و با زن جدیدی رابطه برقرار کند! زن بیچاره، از این می‌ترسد که مبادا دیگر دوست مردی نیابد تا مدتی را در کنار او بگذراند!

از آن جا که گفته‌اند: مثال، مسأله را روشن تر می‌کند، بنده، نمونه‌ای از نمونه های زیادی را که در این باره وجود دارد، بیان می‌کنم تا وضعیت زن، در جامعه‌ی غرب روشن تر گردد:

در میان بیماران روانی، زنی دیدم که حدود بیست تا سی سال، سن داشت؛ وضعیت روحی اش، خیلی به هم پاشیده بود. با گذشت زمان که مقداری بهبود یافت و از روی هوشیاری سخن می‌گفت، از او درباره‌ی زندگیش پرسیدم. وی، در حالی که از چشمانش اشک می‌ریخت، چنین پاسخ داد: تنها مشکل من، این است که در اضطراب و افسردگی زندگی می‌کنم و نمی‌دانم که دوست مَرَدَم، چه زمانی از من جدا می‌شود؟! نمی‌توانم از او درخواست ازدواج نمایم؛ زیرا از این می‌ترسم که ناراحت شود و از من جدا گردد! به من پیشنهاد شد تا برای جلب رضایتش، از او باردار شوم؛ همان‌طور که اینک این کودک را می‌بینید و مشاهده می‌نمایید که از زیبایی و جمالم نیز چیزی کاسته نشده است. با

این حال تمام تلاشم را می‌کنم و هر راهی در پیش می‌گیرم تا با خدمت به وی و صرف مال و هزینه، او را به ازدواج با خودم و تشکیل خانواده، قانع کنم. اما او، هم‌چنان از پذیرش ازدواج با من امتناع می‌ورزد. همین، راز بیماری من است که باعث شده تا در جامعه احساس تنهایی کنم. من، شوهری ندارم که مرا در سختی‌های زندگی یاری رساند؛ البته خانواده‌ای دارم که بود و نبود آن‌ها، یکی است. ای کاش هم‌چنان بدون بچه می‌ماندم؛ زیرا نمی‌خواهم که این طفل نیز همانند من تیره‌روز و بدبخت شود.

در جامعه‌ی غرب، چنین زنانی، اندک نیستند. بلکه زنانی که زندگی آرامی داشته باشند، کم و اندک هستند. با این حال غربی‌ها، بر جوامع اسلامی ما خرده می‌گیرند و گمان می‌کنند که ، در جامعه‌ی ما زن، زندگی سخت و رنج‌باری دارد. البته برای ما مهم نیست که غربی‌ها، درباره‌ی ما چه فکر می‌کنند و اصلاً ما، از آن‌ها گواهی حُسن رفتار نمی‌خواهیم. تنها خواسته‌ی ما، این است

که زنان ما، خداوند را بر نعمت اسلام سپاس بگذارند. آری! زن، در دوره‌ی جاهلیت و پیش از ظهور اسلام، خوار و ذلیل بود؛ اسلام آمد تا جایگاهش را برتری بخشد و حقوق ازدست‌رفته‌اش را به او بازپس دهد. این، از فضل خدا است که مرد را بر آن داشت تا در جستجوی زن دل‌خواهش برآید و از او خواستگاری و درخواست ازدواج نماید. این، زن است که اگر بخواهد به خواستگارش جواب مثبت یا منفی می‌دهد؛ خانواده‌ی زن نیز در امر ازدواج، نقش بزرگی دارند. در هر حال زن، در خانواده‌ی اسلامی، عزیز و گرامی است؛ فرقی نمی‌کند که در خانه‌ی پدرش باشد یا در خانه‌ی شوهر. در جامعه‌ی اسلامی، مردان، خرج و نفقه‌ی زنان را می‌دهند. حتی گاهی ما، از این می‌نالیم که در جامعه‌ی ما، مرد ناگزیر است تا برای رسیدن به زن، مهریه‌ی سنگین و مخارج هنگفتی بپردازد. به عبارتی، در جامعه‌ی ما، مرد، برای رسیدن به زن دلخواهش، باید منت بکشد و مراحل زیادی را پشت سر بگذارد. خداوند متعال می‌فرماید: **اَيْمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ**

أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمُ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ  
 هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ (حجرات: ۱۷)

یعنی: «آنان، بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند.  
 بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا، بر شما  
 منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر  
 در ادعای ایمان راست و درست هستید».

## زن مسلمان، ملکه است!

همسایه‌ی ما، پیرزنی بود که بیش از هفتاد سال عمر داشت. با دیدنش، به انسان، شفقت و دلسوزی دست می‌داد. آن زن، در حالی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کرد که بی‌کس و کار بود و کسی نداشت که به او کمک کند؛ خودش، غذا می‌خرد و لباس تهیه می‌کرد؛ خانه‌ی آرامی داشت که کسی جز خودش در آن نبود و کسی هم درب خانه‌اش را نمی‌زد.

در یکی از روزها بنا بر وظیفه‌ی اسلامی خود که باید از همسایگان سر زد، به سراغش رفتم و درب خانه‌اش را زدم. با آن که من، کار خاصی نکردم، اما پیرزن، خیلی ترسید؛ چراکه او در جامعه‌ای زیسته و پرورش یافته بود که هیچ خوبی و خیری، در آن نیست و به مهرورزی و دلسوزی، هیچ شناختی ندارد. جامعه‌ای که در آن بیشترین و بهترین رابطه‌ی همسایگی، گفتن اتفاقی صبح بخیر یا عصر بخیر است!

پیرزن، روز بعد با مقداری شیرینی که برای بچه‌ها آورده بود، به خانه‌ی ما آمد و کارت تقدیری به ما داد که بر روی آن به‌خاطر آنچه که به او داده بودیم، قدردانی و تشکر کرده بود. چنانچه این کار، عادت عموم مردم انگلیس در مناسبت‌ها و مراسم است.

من، از آن پیزن خواستم تا گاهی به دیدن همسرم بیاید. او نیز هر از چند گاهی به دیدن همسرم می‌آمد. وی، پس از مدتی رفت و آمد به خانه‌ی ما، متوجه شد که در جوامع ما، مرد، در قبال خانه و خانواده‌اش مسؤول می‌باشد؛ به‌خاطر آن‌ها کار می‌کند و برای آنان، غذا و لباس می‌خرد. هم‌چنین دریافت که مسلمانان، به جنس زن اعم از دختر، همسر و یا مادر احترام زیادی می‌گذارند. این احترام، بویژه در زمانی که سنی از زن می‌گذرد، افزایش می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که هر یک از فرزندان، می‌کوشد تا بیشترین خدمت را به او انجام دهد. پیرزن، دانست که در جامعه‌ی ما، هر

کسی که در خدمت به پدر و مادرش و توجه به آن‌ها کوتاهی نماید، از چشم مردم می‌افتد و همه، از او بیزار می‌شوند.

بدین سان پیرزن، از مجموعه‌ی رفتارهای خانواده‌ی مسلمان آگاهی یافت و فهمید که در خانه‌ی مسلمان، رفتار پدر با فرزندان چگونه است؟ گویی به چشم خود مشاهده کرد که فرزندان، هنگام ورود پدر به خانه، به دورش می‌گردند؛ زن، تمام توانایی‌اش را در خدمت به شوهرش بکار می‌گیرد. آری! آن زن از چگونگی تعامل و منش اعضای خانواده‌ی مسلمان با یکدیگر آگاهی یافت و از این‌رو حالات خودش را با اوضاعی که ما مسلمانان داریم، مقایسه کرد. او، می‌دانست که فرزندان و نوه‌هایی دارد، اما خبر نداشت که آن‌ها کجا هستند؟! هیچ یک از آنان به دیدنش نمی‌آمد! شاید تعجب کنید، اما این، یک واقعیت است که در غرب امکان دارد این پیرزن (یا پیرمرد و پیرزنی هم چون او) بمیرد، دفن شود و یا بسوزد و هیچ یک از فرزندانش،



خبر هم نشوند!! خانه‌ای که آن پیزن داشت، نتیجه‌ی کار و دست‌رنج خودش در طول عمرش بود. آن پیرزن، برای همسرم از مشکلات و سختی‌های فراروی زن غربی در محیط کار یا خرید نیازمندی‌های خانه سخن می‌گفت تا این‌که سخنش به این‌جا انجامید که: واقعا زن، در جامعه‌ی شما، مثل یک ملکه است و اگر دیر نشده بود، با مردی همانند شوهر تو ازدواج می‌کردم و هم‌چون شما زندگی می‌نمودم.

کسی که برای درس یا کار به غرب رفته، چنین نشانه‌هایی را به‌وضوح مشاهده کرده است. با این حال متأسفانه در جامعه‌ی ما، برخی از خودباختگان فرهنگ غرب، از تقلید کورکورانه‌ی زندگی غربی، شرم نمی‌کنند و با شگفت و تعجب تمام هم‌چنان برخی از مجله‌ها و نشریات کشورهای اسلامی، از لباس زن غربی، کار زن غربی و پوشش غربی و آزادی‌ای سخن می‌گویند که زن غربی، در سایه‌ی آن زندگی می‌کند!

بارخدا یا! تو را سپاس که به نعمت اسلام بر ما، منت گذاشتی.

اَيْمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ  
بَلِ اللَّهُ يُمْنٌ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿ (حجرات: ۱۷) ﴾

یعنی: «آنان، بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند.  
بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا، بر شما  
منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر  
در ادعای ایمان راست و درست هستید».

## وقتی زن، با فطرتش در تعارض قرار بگیرد...!

من، هرگز از یاد نمی‌برم که در مدت اقامتم در غرب، دو سیما و شخصیت متفاوت و بلکه متعارض از یکی از زنان برجسته‌ی انگلیسی دیدم که وکیل بود.

**سیمای نخست:** اولین شخصیت این زن، دارای این

ویژگی‌ها بود:

۱- انرژی زیاد، فربگی و تنومندی.

۲- تندزبانی.

۳- جدیت و سرسختی در رسیدن به آنچه باور داشت.

۴- فعالیت خستگی‌ناپذیر و گسترده؛ به‌صورتی که گاهی

مقاله‌های زیادی از او به چاپ می‌رسید و گاهی نیز بر صفحه‌ی

تلویزیون نمایان می‌شد و با مردان نامور و توانا در عرصه‌های

فکری و علمی، به رایزنی و اظهار نظر درباره‌ی مسایل مختلف

می پرداخت و از دیگرسو، سخنان این زن، به گوش می رسید که در دادگاه به دفاع از موضوعی برخاسته بود که خود را برای آن نثار کرده بود.

شاید خواننده‌ی گرامی، چنین بپندارد که این زن، وکیل شرکت یا مؤسسه‌ای بود. خیر؛ بلکه تنها کار این خانم، دفاع از حقوق زن و برابری همه‌جانبه‌ی زنان و مردان بود. از اینرو آمار و ارقام شگفت‌انگیزی از وزارت‌ها، مؤسسات و شرکت‌ها، نزد این زن یافت می شد که به موضوع نسبت زنان و مردان شاغل در سازمان‌های یادشده، می پرداخت. از اینرو توانسته بود در بسیاری از موارد، تعدادی از زنان را به استخدام نهادها و مؤسسات مذکور در بیاورد و فاصله‌ی میان زنان و مردان شاغل را کم نماید. در پاره‌ای از موارد نیز موفق شده بود که حکم دادگاه را بر ضد برخی از شرکت‌ها، به نفع زنانی تغییر دهد که به علت عدم نیاز به آن‌ها، از وظایف و شغل‌های سازمانی خود، بیکار شده بودند.


در هر حال این زن، در جامعه‌ی غرب، بلندآواز و نامور بود و جایگاه بزرگ و برجسته‌ای در جامعه داشت. وی، در انگلیس، الگو و نمونه‌ی زنان و حتی مردانی قرار گرفته بود که به برابری مطلق میان زن و مرد، فرا می‌خوانند.

**سیمای دوم:** دومین شخصیت این زن، شخصیت زن بیماری است که در بیمارستان بیماری‌های روانی، تحت درمان یک روان‌پزشک قرار داشت. او، در همان بیمارستانی تحت درمان بود که من، در آن کار می‌کردم. من، به چشم خود صحنه‌ای دیدم که به کلی متفاوت با چیزی بود که مردم، در صفحه‌ی تلویزیون یا سالن دادگاه مشاهده می‌کردند.

من، زن ضعیف، ازهم‌پاشیده و در هم شکسته‌ای دیدم که در دنیا احساس تنهایی می‌کرد و فرزند، شوهر و برادر و پدری نداشت. این در حالی است که زنان، او را وکیل توانمندی می‌دانستند که از حقوقشان دفاع می‌کرد. این، تنها رابطه‌ی

دیگران با خانم وکیل بود و از این رو آنان، خود را نیازمند و یا هم‌گرا با زن ضعیفی نمی‌دانستند که روی تخت بیمارستان افتاده و یا خانه‌نشین شده بود.. من، پیش از آن که از این زن، چیزی بپرسم، مشکلمش را می‌دانستم، اما باید از بیمار سؤالاتی را پرسید و به گفته‌هایش توجه کرد. لذا از او پرسیدم: بیماریت، چیست و چه احساسی داری؟ او در پاسخ من، چنین گفت: «من، از یک مرد درخواست ازدواج کرده‌ام، اما او به من پاسخ منفی داده و خواسته‌ام را رد کرده است!! من، از زندگی و کارم خسته شده‌ام».

بیماری این زن را با امانت و دقت، برای شما بازگو می‌کنم.. من، بنا بر وظیفه‌ی پزشکی خود، برای درمان افسردگی این زن، اقدامات لازم را انجام دادم؛ اما می‌دانم که این زن، هرگز از این بیماری بهبود نخواهد یافت. زیرا وی، هیچ‌گاه، آن‌چنان مردی پیدا نخواهد کرد که برای ازدواج با او، از زندگی و عقلش دست بر دارد و بی‌پروا به ازدواج و زندگی با این زن، تن دهد و اگر

هم چنین مردی بیابد که به خواسته‌اش «نه» نگوید، در واقع نامردی پیدا کرده که فقط شبیه مردان است! و چنین مردنمایی، نمی‌تواند مشکل خانم وکیل را حل کند. از سوی دیگر اگر این خانم، از بیماریش بهبود حاصل کند و به شغل گذشته‌اش بپردازد، دوباره بیمار و روانی خواهد شد؛ زیرا چنین زنی که به دنبال شهرت و نام‌آوری است، به همه چیز جز پیامدهای کارش می‌اندیشد. اینک خود قضاوت کنید که چه بلایی بر سر زنی می‌آید که با فطرت و سرشت خویش، در تعارض قرار می‌گیرد؟! 

خدای متعال می‌فرماید: **افْأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾**

(روم: ۳۰)

یعنی: «روی خود را خالصانه متوجه آیین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این، سرشتی است که خداوند، مردمان را بر اساس آن سرشته است؛ نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از دین‌داری به بی‌دینی و از راست‌روی به کج روی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار و لیکن بیشتر مردم، نمی‌دانند».

مشکل، این جاست که مردم، این زن را فقط با تندزبانی، پرحرفی و انرژی وافرش در عرصه‌ی دفاع از حقوق زن دیده و او را بر بستر بیماری افسردگی مشاهده نکرده‌اند. اساس بیماری و تیره‌روزی خانم و کیل، رویکرد کسانی است که فریفته‌ی سخنان شگفت‌انگیزش شدند و یا کسانی، عامل بدبختی او هستند که با تحسین و فریب او، وی را به چنین روزی انداختند. این، چیزی است که من شخصا مشاهده کردم و چنین نمونه‌هایی، در جامعه‌ی غرب زیاد می‌باشند. از این رو پیشنهاد می‌کنم کسانی که در پی نمونه‌هایی بیش از این هستند، به آمار زنان چهره و



مشهوری مراجعه کنند که در غرب و حتی در کشورهای اسلامی، از بیماری روانی رنج می‌برند.

مسئولیت‌پذیری مرد در قبال خانواده‌اش و سرپرستی آن‌ها، هم برای خود او بهتر است و هم برای همسر و فرزندانش. کوتاهی مرد در انجام وظایفش و عقب‌نشینی از جایگاه سرپرستی خانواده و واگذاری آن به زن، جهنم غیرقابل تحملی برای زن می‌باشد. برابری مطلق زن و مرد، دروغ نوساخته‌ای است که دشمنان زن اعم از یهودیان، صلیبیان، سوسیالیست‌ها<sup>۱</sup> و سایر

---

<sup>۱</sup> سوسیالیسم یا جامعه‌باوری، از واژه‌ی سوسیال در زبان فرانسه به معنای اجتماعی گرفته شده است؛ در واژه‌نامه‌ی انگلیسی آکسفورد، سوسیالیسم، نظریه‌ای تعریف شده است که بر نظارت جامعه بر تولید و وسایل تولید و نیز اداره‌ی آنها به سود همگان، تأکید دارد... بدون تردید چنین تعریفی از سوسیالیسم، صرفاً به حوزه‌ی اقتصادی این مکتب و تفکر، اشاره دارد؛ در صورتی که نظریه‌پردازان سوسیالیسم در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فلسفی و حتی دینی، اظهار نظرهایی کرده‌اند که هرچند هم‌سان

مکاتب بی‌دین و مادی‌گرا، ساخته و پرداخته‌اند و اینک تمام بررسی‌های علمی، بر فساد و سستی چنین باوری تأکید می‌کنند.

خدای متعال، می‌فرماید: **اَفَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ**

**أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾**

(نور: ۶۳)

نمی‌باشد، اما از آن‌جا که از تمام جریان‌های تاریخی، طبیعی و حتی ما بعد طبیعی، برداشت و یا تفسیری ماده‌باورانه و صرفاً جامعه‌شناختی داشته‌اند، از این‌رو در تحلیل آموزه‌های مذهبی و دینی خود نیز، به بی‌راه رفته‌اند؛ متأسفانه در این میان عده‌ای بدور از آشنایی با مفاهیم دین اسلام کوشیده‌اند تا اسلام را دینی تعریف کنند که با مکاتب و باورهای بشری از قبیل: دموکراسی، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و امثال این‌ها، هم‌سو و موافق است؛ اما قطعاً اسلام، دینی است کامل و همه‌جانبه که با وجود تمام بی‌راهگی‌های برخی از به‌اصطلاح اندیشمندان، از تحریف و دگرگونی در امان مانده و همچنان قابلیت کاربرد در تمام جنبه‌های زندگی را دارد. (مترجم)

یعنی: «آنان که با فرمان پیامبر مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که (در برابر این نافرمانی) بلایی، گریبانگیرشان شود یا این‌که عذابی دردناک، به آنان برسد».

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم